

معرفت شناسی و فمینیسم

پروژه‌های معرفت شناسی فمینیستی هم سیاسی و هم تجدید نظر طلبانه اند. از آنجا که این پروژه‌ها معطوف به اعمال منجر به ساخت شناخت است، یکی از پیامدهای مهم آنها این است که این سؤال، جایگاه تحلیلی اساسی‌ای بیابد: "از معرفت چه کسانی سخن می‌گوییم؟". مطرح شدن این سؤال منجر به چالش با بسیاری از آرمان‌های غالب بر معرفت شناسی‌های تجربه‌گرای ما بعد پوزیتیویستی می‌شود: آرمان‌هایی که مقام تعیین محک و معیار و نظارت را در فلسفه انگلوساکسون در دست دارند. فمینیست‌ها نشان داده‌اند که در پس پشت نقاب عینیت و عدم ارزش داورى‌ای که این معرفت شناسی‌ها به عالم عرضه می‌کنند، ساختار قدرت پیچیده‌ای از منفعت شخصی و سلطه و انقیاد وجود دارد. کند و کاو فمینیستی که از فعالیت‌های مرتبط با ارتقای آگاهی در دهه ۱۹۶۰ آغاز شده است، بیانگر این است که فاصله‌ها، ناسازگاری‌های معرفتی و نبود تناسب میان تجربیات متنوع زنان با نظریه‌ها و مقولات و طرح‌های فکری که مدعی تبیین (شناخت) این تجربیات اند، وجود دارد. بدین ترتیب، فمینیست‌ها با پرده برداشتن از پیش فرض‌های حذف‌کننده‌ای که معرفت شناسی‌های غالب را قادر به تثبیت مرجعیت خود کرده است، در حال ایجاد دگرگونی‌هایی در تلقی متداول از وظایف معرفت شناسی هستند. آنها با پرهیز از مقاصد تجویزی (normative) تعیین تکلیف برای شناسنده ایده‌آل، تحلیل‌هایی نقادانه از کاری که شناسندگان که «وضع» تاریخی و مادی خاصی دارند واقعاً انجام می‌دهند، عرضه می‌کنند.^۱ از «موج دوم» کندوکاو فمینیستی دو موضع اصلی برآمده و با یکدیگر تلفیق شده‌اند که نه هماهنگ‌اند و نه استحکام چندانی دارند: تجربه‌گرایی فمینیستی و نظریه دیدگاه (stand point) فمینیستی. در بعضی از این نظریه‌ها، مرکزیتی -

هرچند نه دقیقاً همان منزلت اعلایی - را به زیست‌شناسی و علوم اجتماعی داده‌اند که معرفت‌شناسی‌های مابعد‌پوزیتیویستی برای علوم فیزیکی قائل شده‌اند.^۲ سایر نظریه‌ها، تحلیل‌های خود را به گونه‌ای به مراتب خاص‌تر، از معرفت‌شناسی غالب گرفته‌اند نه از فرزند آن، که فلسفه علم است.^۳

سخن تجربه‌گرایان فمینیست این است که تجربه‌گرایان سنتی، به رغم بی‌طرفی و عینیتی که به آن تظاهر می‌کنند، از جایگاهی «مذکر محور» سخن می‌گویند و در بند آنند. فمینیست‌ها معتقدند، مقصود از تولید شناخت - و لذا مقصد علم - پدید آوردن شناختی است بری از تعصبات مذکر محورانه و تبعیض‌آمیز و (اخیراً) بری از «تحریفات» نژادپرستانه و طبقاتی و تحریفات دیگر. مدعای اصلی آنها، این است که تجربه‌گرایی صریحاً ارزش مدار و با این حال دقیقی که ایدئولوژی فمینیستی آن را شکل داده است، می‌تواند شناختی به وجود آورد مطلوب‌تر از آنچه روش‌های مرسوم، با غفلت از عمومیت نداشتن خود و همدست بودن‌شان در یک نظام جنس / جنسیت (sex/gender) می‌توانند ایجاد کنند. خلاصه این که یک تعهد سیاسی آگاهانه می‌تواند تجربه‌گرایی بهتری را در پی داشته باشد.

بعضی نمایندگان تجربه‌گرایی فمینیستی^۴ معتقدند که به رغم وعده‌های این نظریه، جنبه فمینیستی، بعد تجربه‌گرایی‌اش را تضعیف می‌کند. این واقعیت که تجربه‌گرایی فمینیست در مقام فاعل شناسا، نمی‌تواند فردی مجرد و بی‌تاریخ و فارغ از جسم باشد، چنان به صراحت ناقض یکی از اصول اساسی تجربه‌گرایی است که این نوع معرفت‌شناسی را حتی نمی‌توان تجربه‌گرایانه خواند. بعضی دیگر، راه‌هایی برای سازگار کردن فمینیسم با تجربه‌گرایی مطرح می‌کنند. نلسون^۵ معتقد است که تجربه‌گرایی کوآینی نه مستلزم فردگرایی خشک و محض نظریات سنتی است و نه مستلزم بی‌طرفی نظری آنها. از این رو، این نوع تجربه‌گرایی منبع ارزشمندی برای فمینیست‌هاست. دورن^۶ تأکید دارد که معرفت‌شناسی‌های «طبیعی شده» پس از کوآین، امیدوارکننده‌ترین راه را به فمینیست‌ها نشان می‌دهد. معرفت‌شناسی‌های «طبیعی شده» از دلمشغولی‌های سنتی به تعیین امکان یا عدم امکان شناخت فاصله می‌گیرند و مسلم فرض می‌کنند که، آدمیان می‌توانند شناخت داشته باشند و شناخت دارند. آنها با کمک گرفتن از علوم شناختی (cognitive sciences) استعلا را کنار می‌گذارند تا بررسی کنند که انسان‌ها چگونه عملاً - از لحاظ فردی و از لحاظ اجتماعی - به شناخت می‌رسند. با این حال، این معرفت‌شناسی‌ها چون به اصول عینیت تجربی پایبندند، برای شناخت جهان فیزیکی و جهان اجتماعی سودمند به نظر می‌رسند.

لانجینو^۷ از تجربه‌گرایی زمینه‌ای (contextual) دفاع می‌کند. دعوی او این است که استدلال متکی به قرینه و شاهد (evidence) وابسته به زمینه است و داده‌ها تنها با توجه به مفروضات و فرضیات زمینه‌ای، شاهد محسوب می‌شوند. شناختن، عملی است تماماً اجتماعی؛ از این رو، گنجاندن ارزش‌ها و ایدئولوژی در پژوهش، مستلزم نادیده گرفتن حساب نشده اولویت‌های فردی ذهنی نیست. ضامن‌عینیت، نقادی اجتماعی است که تمامی محصولات پژوهش را در بر می‌گیرد. چنین نقادی‌ای می‌تواند حتی با موضعی قطعاً غرض‌آمیز که خود در معرض نقد باشد، از مذکر محوری حتی در علم و پژوهش «خوب» پرده بردارد. با این همه، این نقادی تعهدی جدی به شاهد دارد. گد^۸ رویکردی را بسط می‌دهد که از حیث واقع‌گرایی‌اش ته‌مانده‌ای از تجربه‌گرایی دارد. رویکرد او از آن رو که اعتقاد دارد ذهنیت (subjectivity) به نحوی اجتماعی ساخته می‌شود و از جهت مطرح کردن این که شناختن سایر مردم الگوی بهتری برای عمل شناخت است تا شناختن ابژه‌های فیزیکی متوسط، از تجربه‌گرایی مرسوم متمایز می‌شود. تمایز رویکرد گد از تجربه‌گرایی سنتی وقتی بارزتر می‌شود که خود را به صورت نسبی‌نگری‌ای مبتنی بر منظر و البته تخفیف یافته، ولی باز انتقادی، توصیف می‌کند.

فمینیست‌های معتقد به نظریه دیدگاه^۹ بر این باورند که تجربه‌گرایی متعارف و تجربه‌گرایی فمینیستی، هیچ یک قادر به توضیح درست شرایط متنوع تاریخی و مادی‌ای که در آن انسان‌ها شناخت را شکل می‌دهند، نیستند. شناخت موثق و معیار در جوامع غربی از تجربیات اجتماعی بخش محدودی از جمعیت برگرفته شده و با آن آزموده شده است: یعنی مردان سفید پوست تحصیلکرده طبقه متوسط. در نتیجه، زنان (چونان پرولتاریای نظریه مارکسیستی) در مراتب حاشیه‌ای و مادون شناخت مورد ستم واقع شده‌اند. علم در مقام عمل، گفتمانی پنهانی خلق کرده است که زنان اندکی به آن راه دارند؛ و موفقیت محدود زنان را با «واقعیات مسلم علمی، درباره کهنتری عقل آنان توجیه می‌کند. این واقعیات با روش‌شناسی‌ای که هرچند صریحاً برای سرکوب زنان طراحی نشده، اما آنان را سرکوب کرده است، تثبیت و تحکیم می‌شوند. با این همه، این سرکوب می‌تواند به امتیاز معرفتی‌ای تبدیل شود، زیرا الزام می‌کند که زنان کسانی را که سرکوب‌شان می‌کنند و نظام‌هایی را که این سرکوبگران را مشروعیت می‌بخشند بیشتر از آن که سرکوبگران خود را می‌شناسند صرفاً برای بقاء خود شناسایی کنند.* در نتیجه،

* تمثیل خواجه و برده هکل.

شناخت حاصل از منظر فمینیستی که بر اساس شرایط تاریخی - مادی زنان قرار دارد، ظرفیت و توانی توضیح دهنده و دگرگون کننده و آزادی بخش دارد که پروژه های تجربه گرای بی ادعتر هرگز قادر به تحقق آن نیستند.

ناقدان نظریه دیدگاهی، این اعتراض را مطرح می کنند که از آنجا که هیچ چشم انداز یگانه و متحد فمینیستی وجود ندارد، این نظریه اختلافات را از یاد می برد و بنابراین از لحاظ معیارهای فمینیستی خود نیز، مردود می شود. عده ای هم در دعاوی آن نسبت به داشتن مزیت معرفتی تردید می کنند، با این استدلال که «در جایی واقع بودن» آن، چشم اندازی را درباره واقعیت اجتماعی پدید می آورد که به اندازه هر چشم انداز دیگری، محدود است. این نکته که چگونه این مسائل حل خواهد شد، جای تأمل دارد؛ اما البته نمی توان انکار کرد که تعهد نظریه دیدگاهی به تحلیل های دقیق، هرچند اغلب انتقادی، از تجربه های زنان همراه با تحلیل های آن از سرکوب و مشروعیت بخشی به سرکوب از طریق ارزش های معرفتی سلطه جویانه، دارای اهمیت است.

نظریه های فمینیستی تجربه گرا و دیدگاهی، حاکی از تأثیر نقادی های پست مدرن از پروژه های معرفتی دوره روشنگری اند. این معرفت شناسی ها با به چالش خواندن برداشت های اومانیستی از ذهنیت و با مهم شمردن خصوصیات شناسندگان، بر ضد ذات گرایی (anti-essentialism) پست مدرنیسم صحه می گذارند. فمینیست های دیدگاهی و تجربه گرا (هر یک به شیوه ای) مثل پست مدرن ها، تلاش برای گفتن یک حکایت حقیقی، برای بسط یک کلان روایت را نقد می کنند. با این همه، بسیاری از فمینیست ها در انتخاب پست مدرنیسمی که متضمن رواداری بدون تفاوت در برابر چشم اندازهای متکثر باشد، احتیاط می کنند. [چرا که] چنین موضعی قادر به مبارزه با مذكرمداری و تبعیض جنسی ریشه دار در معرفت شناسی های جریان غالب نیست.

حاصل نقادی های فمینیست ها، آن است که معرفت شناسان دیگر نمی توانند مسلم فرض کنند که «عقل در همه آدمیان یکسان است». شناسندگان نمی توانند این گونه تصویر شوند که صرفاً، در یک جریان بی نهایت تکرارپذیر جای دارند که ذهن هایشان اطلاعات را تبدیل به معرفت می کند، در حالی که آن را در گذارش از ذهن، دست نخورده می گذارد. پرسش از «شناخت چه کسی» در برابر این فرض که شناسندگان می توانند متکی به خود، یعنی فارغ از وابستگی به ویژگی های خاص موقعیت خود باشند، می ایستد. در واقع، فمینیست ها مطابقت های شایان توجهی را میان خصوصیات منتسب به شناسندگان آرمانی در جوامع علم مدار

غربی با هنجارهای رشد روانی - جنسی مردان طبقه متوسط در همین جوامع آشکار کرده‌اند.^{۱۱} این مطابقت‌ها تجلی قرن بیستمی عمل تاریخی سابقه‌داری در تعریف عقل و عقلانیت و عینیت از طریق حذف صفات و خصوصیات عموماً مرتبط به زنانگی است.^{۱۱} آنها جای شکی باقی نمی‌گذارند که فاعل شناسای نامرئی در معرفت‌شناسی و فلسفه علم جریان غالب، تلویحاً مذکر است. عجیب نیست اگر شناختی که او پدید می‌آورد، مذکر مدار باشد: این شناخت از تجربیات نوعاً مذکر نتیجه شده است.

به این ترتیب، دادن جایگاهی اساسی به پرسش مرتبط با «شناخت چه کسی»، مستلزم بازنگری‌هایی در آن مفاهیم مربوط به ذهنیت است که معرفت‌شناسی‌های جریان غالب عموماً آنها را معتبر فرض می‌کنند. از همه مهم‌تر، فاعل شناسای بی‌طرف و بی‌غرض که ناظر خنثای عالم است، باید از صحنه بیرون رانده شود. خود ذهنیت، امری است که در شرایط اجتماعی، سیاسی، نژادی، طبقاتی، قومی، فرهنگی و دینی تولید و ساخته شده است. وقتی معرفت‌شناسی به پروژه فهم این مسئله تبدیل می‌شود که انسان‌ها چگونه شناخت حاصل می‌کنند، چگونه می‌توانند به بهترین نحو بر شرایط منطقه‌ای خود و اوضاع جهانی‌ای که منطقه آنان در آن استقرار یافته است غلبه کنند؛ وقتی فردگرایی انتزاعی معرفت‌شناسی سنتی، ذهنیت واقع در موقعیتی خاص را می‌پذیرد، آنگاه آرمان فرا رفتن از محدودیت‌های «چشم انداز ناقص غرض‌آمیز» برای رسیدن به منظری که مشروط به هیچ موقعیتی نیست، امری مشکوک می‌شود.

اما معرفت‌شناسان جریان غالب از آنجا که برالگویی پالایش یافته و عاری از ارزش داورری علم فیزیک در باب معرفت تکیه می‌کنند، معتقدند که هر عمل شناختی را هر شناسنده دیگری می‌تواند در همان شرایط مشاهده تکرار کند. امکان تکرار، تقریباً مترادف است با عینیت. دادن نقش وضع معیار و مراقبت در ساخت شناخت به روش شناسی علوم فیزیکی، تبعات مهمی دارد. نظریه پردازان معرفت، در سراسر تاریخ، هنرها و مهارت‌های سنتی زنان را «غیرعلمی» خوانده‌اند و عنوان «شناخت» را بر آنها قابل اطلاق ندانسته‌اند. در روان‌شناسی و انسان‌شناسی و تاریخ و جامعه‌شناسی که با معرفت‌شناسی‌های عینیت‌گرایی سر و کار داشته‌اند که به غرض‌ورزی و سلطه‌طلبی معمولی، که حتی سازمان‌دهنده دعاوی بیطرفی آنهاست، اعتنایی ندارند، حذف‌های مشابهی مشهود است.^{۱۲} پروژه‌های تحقیقاتی جمعی معمولاً چیزی بیش از مجموع اجزای‌شان به حساب نمی‌آیند. هر بخش به تنهایی و جداگانه مسئول ادله خویش است. نتایج (یعنی شناخت) دستاورد فردی

شخص مذکور می شود که به صورت تک گویی به عامه منصف و بی طرف عرضه می شود.

بسیاری از فمینیست ها در اعتراض به فردگرایی معرفت شناختی جریان غالب، تأکید می کنند که ایجاد شناخت، فعالیتی است اجتماعی - اشتراکی. مردم پیش از آن که بتوانند از «قرائن» شناختی بسازند، باید پیاموزند که چگونه به قرائن توجه کنند، و چنین آموختنی لاجرم فعالیتی است اجتماعی و لذا از لحاظ اجتماعی، متغیر.

مضاف بر آنکه، اجتماع در مقام ناقد و داور در توجیه دعاوی معرفتی و در تعیین این که پروژه های چه کسی تأیید می شود و شناخت چه کسی معتبر است، نقشی اساسی دارد.

وقتی شناخت سازی و معرفت شناسی دوباره درون شرایط اجتماعی - سیاسی قرار بگیرد، عینیت هم به عنوان ارزشی که محصول جامعه است و از طریق جامعه پدید می آید، نباید دوباره سازی شود. عینیت همانقدر ثمره توجه موشکافانه به «قرائن» است که در نتیجه نقادی بین الازنهانی همگانی - بدیل ناسوتی بررسی دقیق در آکادمی - حاصل شده است.^{۱۳} قرائن در درون زمینه هایی به مثابه قرائن تلقی می شود که به همان اندازه که از طریق ملاک های مشاهده ای صرف مشخص شده اند، ملاک های اجتماعی هم آنها را مشخص کرده است. به این ترتیب، بار استدلال در جوانب (در میان انجمن های محققان) از نو پخش می شود و نه صرفاً به نحو عمودی (از سوی مشاهده کننده ای که نسبت به داده ها استعلا دارد). دانستن اعتبار مدعیان باب شناخت و نقادان و مخاطبان شان همانقدر مهم می شود که دانستن نحوه تحقیق تجربی، در باب یک مدعا «آنچنان که در خور آن است».^{۱۴} مدعیان شناخت همانقدر که مسئول واقعیات [فکت ها] هستند، پاسخگوی جامعه هم هستند؛ و تصور (یا تصور آرمانی) پژوهش ناب را دیگر نمی توان معتبر تلقی کرد. در واقع فمینیست ها برآنند، فقط کسانی که امکانات و قدرت آن را دارند که باور داشته باشند که می توانند از شرایط خود فراتر روند و مهار شرایط را به دست خود بگیرند، این بی طرفی را که اقتضای آرمان است حتی یک امکان نظری خواهند شمرد. پژوهش زائیده اغراض انسان و تنیده با آن است - چه در سطح عرف عام و چه در سطح غامض و علمی. اگر بناست که شناخت جهان و سایر مردم به امکان رهایی بخشی خود - در سطح منطقه ای و جهانی - برسد، این اغراض باید ارزیابی شوند.^{۱۵}

چون تولید شناخت عملی اجتماعی است و شناسندگان دارای جسم و جنسیت و موقعیت تاریخی - نژادی - فرهنگی درگیر آند، پس ناگزیر فرآورده های شناخت

علامت‌شناسندگان را بر خود دارد. با این حال، بر ساخته‌انگاری (constructivism) نهفته در این دعوی که شناخت، ساخته شده است نه یافته شده، خود محدود به سرسختی واقعی است که همواره باید بر آن فائق آمد. امکانات معرفتی را هم محافظه‌کاریِ مُصرِ سنت‌ها و رسوم و هم نهادها و ساختارهای اجتماعی که در برابر نفی یا بازسازیِ آرزومندانه مقاومت می‌کنند، محدود می‌کند. در هر حال، فاعل شناخت آنقدر در پروژه ساخت شناخت خود، آزاد و بی‌قید و بند هست که مسئول شناخت تولیدی خود باقی بماند.^{۱۶}

مادام که معرفت‌شناسی پروژه تعیین شرایط لازم و کافی برای توجیه دعاوی معرفتی و رد شکاکیت قلمداد می‌شود، محصول پژوهش فمینیستی، یک معرفت‌شناسی فمینیستی نخواهد بود. تأکید پروژه‌های فمینیستی بر پرسش «شناخت چه کسی» آنها را از مطلق‌گرایی‌ای که جستجوی شرایط لازم و کافی نشان‌دهنده آن است، جدا می‌کند. با این همه، اهمیت مسائل معرفت‌شناختی برای فمینیسم انکار نشدنی است؛ زیرا زنان تنها با دست یافتن به مواضع معتبر معرفتی، می‌توانند به آزادی‌ای برسند که سیاست فمینیستی ملتزم به تحقق آن است. از این روست که معرفت‌شناسان فمینیست در تلاش‌اند تا برای قضاوت درباره دعاوی معرفتی، وقتی داوری‌های مبنایی دیگر موجه نیستند، ملاک‌هایی تعیین کنند. آنها در حال ابداع روش‌هایی برای تحلیل شناخت‌اند که هم به نحو اجتماعی ساخته شده‌اند و علامت‌سازندگان‌شان را بر خود دارند و هم ملتزم به واقعیتی مستقل از سازندگان هستند. آنها تحلیل‌هایی معرفت‌شناختی را بسط می‌دهند که نسبت به خاص بودن موضوعات خود (مقاومت این موضوعات در برابر تحلیل تقلیلی) آگاهی دارد و با این حال، بحث‌نقادانه در موقعیت‌ها و با روش‌های مختلف را می‌پذیرد.

پی‌نویس:

1. Haraway, D.: 'Situated knowledges: The science question in feminism and the privilege of partial perspective'. *Feminist Studies* 14 (1988), 575-99.
2. Harding, S. *The Science Question in Feminism* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1986) & Code, L. *What Can She Know?*
3. Duran, J.: *Toward a Feminist Epistemology* (Savage, MD: Rowman and Littlefield, 1990) & Longino, H.: *Science as Social Knowledge*.
4. Harding, S. *The Science Question in Feminism* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1986).
5. Nelson, L. H.: *Who Knows: From Quine to a Feminist Empiricism* (Philadelphia: Temple University Press, 1990).
6. Duran, J.: *Toward a Feminist Epistemology* (Savage, MD: Rowman and Littlefield, 1990).
7. Longino, H.: *Science as Social Knowledge* (Princeton: Princeton University Press, 1990).
8. Code, L. *What Can She Know? Feminist Theory and the Construction of Knowledge* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991).
9. Hartsock, N.: 'The feminist standpoint: developing the ground for a specifically feminist historical materialism'. in *Discovering Reality Feminist Perspectives on Epistemology*, 1983.
10. Keller, E.F.: *Reflections on Gender and Science* (New Haven: Yale University Press, 1985).
11. Lloyd, G.: *The Man of Reason* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1989).
۱۲. نک: هارڈینگ، ۱۹۸۶؛ هاروی، ۱۹۸۸، لانجینو، ۱۹۹۰، نلسون، ۱۹۹۰.
۱۳. نک: لانجینو، ۱۹۹۰.
14. Code, L. *Empistemic Responsibility* (Hanover: University Press of New England, 1987).
۱۵. نک: لانجینو، ۱۹۹۰، گڈ، ۱۹۹۱.
۱۶. نک: گڈ، ۱۹۸۷.